



غروب خدیجه (س)

در روزگاری که اندیشه‌های تاریک، همه شبه جزیره عربستان را پر کرده بود و هر کس با شنیدن نام «زن» چهره درهم می‌کشید...

در روزگاری که اندیشه‌های تاریک، همه شبه جزیره عربستان را پر کرده بود و هر کس با شنیدن نام «زن» چهره درهم می‌کشید؛ در عصری که انسان تمام عمر خود را پشت بر خورشید/ می‌رفت و دائم سایه خود را لگد می‌کرد، تو از راه رسیدی و به زن بودن معنای تازه‌ای بخشیدی و او را از خاک به افلاک رساندی. باید گفت رود اندیشه‌های زلال تو، بیابان‌های خشک و تفتیده ذهن مردم مکه را به مزرعه‌های سرسبز ایمان بدل کرد.

خنکای کلام تو بهار را به شنزارهای داغ مکه مهمان می‌کرد و پیامبر مهربانی، راضی و خشنود از حضور بهارآفرین تو بود.

هر روز بزرگ تر و بالنده تر از پیش می‌درخشیدی تا به خانه ساده و آسمانی نبی اکرم(ص) وارد شدی. پیش از تو هیچ تاجری آن گونه تمام سرمایه وجودش را به همسرش تقدیم نکرده بود. حالا ولی در غم فراق تو ستاره‌های آسمان کم سو شده و شعب ابوطالب در سیاهی فرو رفته است.

گرد و غباری از جنس اندوه به آسمان بلند شده است و از هر طرف صدای ناله ای به گوش می‌رسد، اما حال حضرت رسول(ص) حال دیگری است. توفانی از تنهایی و غربت در جان او به جولان می‌آید، اما او باید آرام و تسلای درد کسانی باشد که به او پناه آورده اند.

فرشته‌های مقرب دسته دسته مانند خوشه‌های اشک برای عرض تسلیت آمده اند.

کمی آن سوتر دختری مهربان که خود فخر زنان دو عالم است، آرام آرام در غم از دست دادن مادر اشک می‌ریزد.

یادش می‌آید روزهایی را که مادرش همچون آفتاب، صبح به صبح در خانه اش طلوع می‌کرد و با عطر نفس‌های بهشتی اش، مهربانی و عشق در هوا جوانه می‌زد.

یادش می‌آید آخرین وصیت مادر که در گوشش گفته بود به جای کفن لباس پدر را به او بپوشانند....

حالا هم صدای محزونی در کوچه‌های رمضان می‌پیچد که نوحه می‌خواند:

&171#امن یجیب...» خواندن من بی نتیجه ماند

زهرایتیم گشت و پدر بی «خدیده» ماند

عبدالرحیم سعیدی راد - جام جم